

فهم واقعیت یا کاربست تئوری؟ نقد کتاب زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران

سید محمدعلی حسینی‌زاده*

چکیده

کتاب زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران نوشته حسین بشیریه و ترجمه علی اردستانی را انتشارات نگاه معاصر در سال ۱۳۹۳ منتشر کرده است. در این کتاب مولف با استفاده از مجموعه‌ای از نظریه‌ها و عمدتاً با گرایش مارکسیستی به بررسی علل، فرایند و پیامدهای انقلاب ایران پرداخته است. از ویژگی‌های قابل تامل این کتاب طبقاتی دیدن منازعات سیاسی در ایران و پیوند ایدئولوژی‌ها با طبقات و منافع طبقاتی است. این مقاله کتاب فوق را از منظر روش، مبنای نظری و داده‌های تاریخی نقد و بررسی کرده و در مجموع به این نتیجه می‌رسد که علیرغم کاربرد روش‌های متنوع و استفاده از داده‌ها و مستندات گسترده این کتاب نتوانسته است تبیین دقیق و جدیدی از پیروزی انقلاب اسلامی و پیدایش اسلام سیاسی و ماهیت دولت در جمهوری اسلامی ایران ارائه کند. این مقاله علت این ناکامی را در دل‌بستگی مولف به نظریه‌های مارکسیستی و تعمیم غیرنقادانه مفاهیم و نظریه‌های مدرن به جامعه ایران جستجو می‌کند.

کلیدواژه‌ها: انقلاب اسلامی، بشیریه، زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران، جامعه‌شناسی سیاسی ایران.

۱. مقدمه

حسین بشیریه از روشنفکران ایران در دهه‌های اخیر، تاثیر بسیاری بر اندیشه و جامعه‌شناسی سیاسی ایران بعد از انقلاب بر جای گذاشته است. کتاب زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران تنها اثر نویسنده در مورد انقلاب ایران به شمار می‌رود و نقد و

* استادیار رشته علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی. m_hosseinizadeh@sbu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱/۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۳/۵

بررسی این کتاب به دلیل شهرت نویسنده و نیز به دلیل پرداختن به انقلاب اسلامی که علیرغم گذشت حدود چهار دهه هنوز جذابیت و خصلت خود را از دست نداده است، اهمیت دارد. این کتاب محصول پژوهش‌های مربوط به رساله دکترای مولف است که در سال ۱۹۸۴ با عنوان *دولت و انقلاب در ایران* توسط انتشارات سن مارتین منتشر شده و در سال ۲۰۱۱ نیز انتشارات راتلج آن را بازنشر داده است. بدین ترتیب از زمان انتشار اثر مدتی طولانی می‌گذرد و طبیعی است که در این مدت تحولات بسیاری روی داده و اطلاعات بسیاری آشکار شده و غبار زمانه از تازگی و طراوت آن کاسته است. با این حال انتشار ترجمه این اثر در سال ۱۳۹۳ با استقبال خوبی از سوی خوانندگان ایرانی روبرو شد. این مقاله می‌کوشد تا ضمن اشاره به روش و محتوای کتاب به نقد و بررسی آن بپردازد.

۲. معرفی اثر

عنوان اصلی این کتاب *دولت و انقلاب در ایران* است که با نام *زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران* توسط علی اردستانی ترجمه شده و انتشارات نگاه معاصر آن را در بهمن ماه ۱۳۹۳ منتشر کرده است. مولف کتاب را در یک مقدمه و هفت فصل تدوین کرده و آن را با یک پی‌نوشت و نتیجه‌ای کوتاه به پایان برده است. مقدمه کتاب عمدتاً به مباحث نظری و چارچوب تحلیل اختصاص یافته است. مولف در فصل اول با عنوان *تحول ساختار دولت به شکل‌گیری نیروهای اجتماعی و تحول ساختار دولت از قاجار تا پهلوی می‌پردازد*. در فصل دوم با عنوان *رژیم قدیم: حکومت پادشاهی به پایه‌های دولت پهلوی قبل از انقلاب اسلامی* اختصاص یافته است در این فصل ادعای اصلی این است که ثبات سیاسی در سالهای ۴۲-۵۷ بر پایه‌های ثروت نفتی، ثبات اقتصادی، همکاری دولت و طبقه بالا و ایجاد رابطه حامی-پروری، سرکوب دولتی و حمایت امریکا بنا شده بود. فصل سوم با عنوان *خیزش ایدئولوژی انقلاب: احیای ناسیونالیسم اسلامی به روند رشد اسلام سیاسی در ایران از مشروطه تا انقلاب می‌پردازد*. نویسنده در فصل چهارم با عنوان *بحران اقتصادی و بحران دیکتاتوری بی‌ثباتی سیاسی* آخرین سالهای دولت پهلوی را به بحران اقتصادی پیوند می‌زند. در فصل پنجم با عنوان *انقلاب از راه می‌رسد* فرایند انقلاب و ظهور ائتلاف‌های سیاسی و بسیج حاصل از آن بررسی می‌شود و در فصل ششم با عنوان *به سوی بازسازی دولت مولف به بررسی منازعات سیاسی پس از انقلاب و روند سقوط دولت میانه‌رو بازرگان و حاکم شدن*

اسلام‌گرایان تندرو پرداخته است. فصل هفتم نیز با عنوان حکومت روحانیون بنیادگرا به تثبیت دولت بعد از انقلاب اختصاص یافته است و سرانجام کتاب با یک پی‌نوشت با عنوان ترمیدور و یک نتیجه‌گیری کوتاه پایان می‌پذیرد. مولف سال ۱۳۶۲ را آغاز ترمیدور انقلاب ایران تلقی می‌کند.

بشیریه از اساتید بنام جامعه‌شناسی سیاسی در ایران به شمار می‌آید و در این کتاب نیز همچون اغلب آثارش از رویکرد جامعه‌شناسی سیاسی بهره برده و کوشیده است تا داده‌های تاریخی را در جهت تایید نظریه‌های جامعه‌شناختی به کار گیرد. این کتاب را می‌توان مهمترین کتاب نویسنده در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی ایران به شمار آورد. در میان آثار مولف این کتاب با کتاب انقلاب و بسیج سیاسی (بشیریه، ۱۳۷۴) قرابت بیشتری دارد و کتاب اخیر را می‌توان مقدمه کتاب حاضر تلقی کرد.

علاوه بر رویکرد جامعه‌شناختی علاقه مولف به نظریه‌های مارکسیستی در این اثر به خوبی به چشم می‌آید. باید توجه داشت که این رساله محصول تحصیل مولف در دانشگاه اسکس انگلستان است که در این زمان تحت نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی و چپ قرار داشته و اساتید بنامی چون باب جسونپ و ارنستولاکلاو که اساتید مولف نیز به شمار می‌روند در این دانشگاه به بازسازی سنت مارکسیستی مشغول بودند و این مساله طبعاً در شکل‌گیری فضای ذهنی نویسنده تاثیرگذار بوده است.

پیروزی انقلاب اسلامی و سقوط رژیم پهلوی از بزرگترین رویدادهای قرن بیستم بود که علاقه تعداد زیادی از محققین را به خود جلب کرد و بعد از گذشت نزدیک چهار دهه ابعادی از این پدیده پیچیده همچنان ناشناخته مانده و فهم‌ها را بر می‌انگیزد. نویسنده این کتاب را در اولین سالهای بعد از انقلاب به نگارش درآورده است و به همین دلیل در برخی موارد از مشاهده بی‌واسطه بهره برده و گاه در متن تحولات حضور پیدا کرده و از اطلاعات دست اول استفاده نموده است و این امتیازی است که اثر حاضر را از بسیاری از کتابهای مشابه متمایز می‌کند. از این نظر این اثر را باید با مجموعه آثاری که در این سالها در مورد انقلاب ایران به نگارش درآمده است مقایسه کرد. در سالهای ابتدایی انقلاب و تقریباً همزمان با تدوین و انتشار این کتاب نویسندگان مشهوری به تحلیل این "آخرین انقلاب قرن" پرداختند که از جمله آنها می‌توان به افرادی چون فرد هالیدی در کتاب ایران، دیکتاتوری و توسعه (۱۹۷۸)، شاهرخ اخوی در کتاب دین و سیاست در ایران معاصر (۱۹۸۰)، همایون کاتوزیان در کتاب اقتصاد سیاسی ایران: استبداد و شبه مدرنیسم (۱۹۸۱)، نیکی کدی در کتاب ریشه‌های

انقلاب ایران (۱۹۸۱)، یرواند ابراهیمیان در کتاب ایران بین دو انقلاب (۱۹۸۲)، اصف بیات در کتاب کارگران و انقلاب در ایران (۱۹۸۷) و امیرارجمند در کتاب عمامه به جای تاج: انقلاب اسلامی ایران (۱۹۸۸) اشاره کرد. ویژگی متن حاضر در مقایسه با آثار یاد شده استفاده گسترده از مفاهیم و نظریه های متنوع جامعه شناسی سیاسی و تلاش برای کاربرست آنها در جامعه ایران است. هرچند که به لحاظ انسجام تئوریک و دیدگاه های نوآورانه و حتی داده های تاریخی کتاب حاضر در مقایسه با آثار فوق مزیت خاصی ندارد.

با این حال به نظر می رسد آنچه بیشتر زمینه ساز استقبال از این کتاب شده است شهرت و اعتبار بشیریه در محافل دانشگاهی ایران است که جایگاه خاصی به آثارش می بخشد. به هر حال هم جایگاه نویسنده و هم استقبالی که از این کتاب شده است ضرورت نقد جدی آن را پیش می کشد. همچنین موضوع کتاب نیز علیرغم گذشت حدود چهار دهه همچنان جذاب و شگفت آور می نماید چندان که به نظر می رسد معمای حل نشده انقلاب ایران هنوز جای بحث و تامل بسیار دارد.

۳. نقد شکلی اثر

به لحاظ شکلی انتشارات نگاه معاصر کتاب را در قطع رقعی و در ۲۸۴ صفحه منتشر کرده است. عنوان اصلی کتاب دولت و انقلاب در ایران است اما مترجم آن را به زمینه های اجتماعی انقلاب ایران تغییر داده و دلیل این کار را رویکرد جامعه شناختی کتاب دانسته است. در حالی که با توجه به محتوای کتاب که تحلیل همزمان دولت و نیروهای اجتماعی است عنوان منتخب نویسنده دقیق تر به نظر می رسد و نوع رویکرد جامعه شناختی کتاب نیز مستلزم در نظر گرفتن همزمان دولت و نیروهای اجتماعی است. مترجم کتاب را به محمد رضا شجریان استاد بلندآوازه موسیقی سنتی ایران پیشکش کرده است و شاید در این کار از نویسنده الهام گرفته که یکی دیگر از کتابهای خود را به ایشان تقدیم کرده بود. مترجم همچنین یادداشتی در توضیح موضوع و ویژگی های اثر افزوده است که البته وجه ضرورت آن مشخص نیست.

مقدمه کتاب به مباحث نظری و مبانی تئوریک اختصاص یافته و مولف در این قسمت چارچوب تحلیل خود را توضیح داده است. نکته مغفول در مقدمه اشاره به پیشینه بحث و ادبیات موجود در مورد انقلاب اسلامی است که در این زمان به بحث روز

محافل دانشگاهی تبدیل شده بود و آثار متعددی در این زمینه وجود داشت. اشاره به این پیشینه می‌توانست نوآوری اثر حاضر و تفاوت آن را با سایرین نشان دهد. در برخی از فصول (فصل اول و چهارم) مولف مقدمه کوتاهی در بیان اهداف فصل آورده است اما برخی از فصل‌ها (فصل دوم و سوم) فاقد چنین مقدمه‌ای هستند و در ابتدای فصل ششم نیز مولف اهداف سه فصل آخر را بیان می‌کند و ظاهراً پی‌نوشت را نیز جزء فصل‌ها به شمار می‌آورد. مولف همچنین در انتهای برخی از فصل‌ها جمع‌بندی کلی از مباحث ارائه کرده است اما در برخی دیگر چنین نیست. در این کتاب تنها در صفحات ۶۸ و ۱۴۸ از جدول استفاده شده است ولی با توجه به استفاده گسترده از آمار و اعداد و اطلاعات مقایسه‌ای افزایش تعداد جدول‌ها می‌توانست خواننده را در فهم مطلب یاری کند.

کتاب در قطع رقعی منتشر شده و در مجموع از صفحه آرایی، صحافی و کیفیت چاپ نسبتاً خوبی برخوردار است طرح جلد نیز با استفاده از زمینه پرچم ایران و رنگ‌های سیاه و خاکستری تلفیقی ساده و گویا به دست داده است. اغلاط چاپی کتاب اندکند اما به هر حال گاه و بیگاه خواننده را آزار می‌دهند مثلاً صفحه ۱۰۸ سطر ۶ کلمه اسلام به جای اسلامی آورده شده است و در صفحه ۱۸۴ سطر ۱۷ کلمه هواداری اضافه است و در صفحه ۲۰۴ سطر ۹ کلمه به اضافه است و شجیعی در صفحه ۵۱ سطر اول و صفحه ۶۳ سطر ۲۴ شجیعی نوشته شده است.

به لحاظ نگارشی مترجم متنی نسبتاً روان فراهم آورده است اما گاه مشکلاتی در آن به چشم می‌خورد مثلاً جمله اول صفحه ۴۴ نیاز به ویرایش دارد. همچنین مترجم تلاش چندانی برای فارسی‌سازی معادله‌ها و واژگان رایج نکرده است.

۴. نقدهای محتوایی

۴-۱. روش و مبانی نظری

همانگونه که اشاره شد. مولف محترم کتاب را با یک مقدمه نظری آغاز کرده است. در این مقدمه مشخص می‌شود که کتاب با رویکردی جامعه‌شناختی و عمدتاً متکی بر تحلیل طبقاتی نوشته شده است. به طور کلی نویسندگان از نظریه‌های مختلفی از جمله مارکس، پولانتزاس، جیمز دیویس و کرین بریتون، هانا آرنت و چارلز تیلی بهره‌جسته و بدین ترتیب از اتخاذ یک نظریه و چارچوب منسجم خودداری کرده است. به همین

دلیل در تبیین انقلاب و ماهیت دولت قبل و پس از آن نیز مولف به تحلیلی چند سویه روی آورده و عوامل مختلفی را در شکل‌گیری آن دخیل دانسته است. اما دو نکته در این مورد قابل‌تأمل است اول اینکه استفاده از نظریه‌ها و مبانی مختلف بدون اینکه ترکیب دقیقی از آنها صورت گیرد کتاب را از انسجام نظری خارج کرده و گاه به نظر می‌رسد نویسنده را به نوعی سردرگمی نظری دچار ساخته است. در واقع به نظر می‌رسد مولف چون تئوری‌های موجود را برای تبیین انقلاب اسلامی ناکافی می‌داند کوشیده تا از مجموعه‌ای از نظریه‌ها استفاده کند ولی نتوانسته است مدلی تئوریک از این مجموعه ناهماهنگ ایجاد کرده و به کار خود انسجام بخشد. دوم اینکه دلبستگی شدید نویسنده محترم به تحلیل‌های مارکسیستی و طبقاتی و اقتصاددینان در سراسر کتاب مشخص است و هرچند ایشان کوشیده‌اند تا ضعف این تحلیل‌ها را با استفاده از چارچوب‌های دیگر جبران کنند اما همچنان نشانه‌های ناتوانی این نوع تئوری‌ها در تبیین انقلاب ایران را می‌توان در متن جستجو کرد. نظریه‌های مارکسیستی و از جمله نظریه پولانتزاس معطوف به جوامع و دولتهای غربی طراحی شده‌اند و ماهیتی به شدت اقتصادمحور دارند و به همین دلیل کاربرد آنها در جوامعی که از ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی متفاوتی برخوردارند می‌تواند به فهم و داوری نادرست منجر شده و محقق را از هدف خود دور سازد. پولانتزاس اندیشمندی مارکسیست و یونانی‌الصل است که در مفهوم‌سازی‌ها و نظریه‌پردازی‌هایش اوضاع و احوال کشور خود و نیز جامعه اروپایی آن روزگار را مدنظر داشته و لذا برای تعمیم نظریه او باید وسواس و تأمل بیشتری به خرج داد. به طور کلی ویژگی بسیاری از تحلیل‌های مارکسیستی در ایران تکیه بر گزاره‌های عام بدون استناد تاریخی دقیق و تلاش برای تحمیل تئوری بر واقعیت است. در این کتاب نیز گاه به نظر می‌رسد نویسنده می‌کوشد تا مفاهیم و نظریه‌ها را بر جامعه ایران تطبیق دهد و نه اینکه بر مبنای واقعیتهای جامعه ایران مفهوم‌سازی و تئوری‌پردازی کند. به هر حال سخن در عدم امکان کاربست این نظریه‌ها در جامعه ایران نیست بلکه بحث بر سر دقت و تأمل نقادانه در کاربرد و اصالت دادن به فهم واقعیت و نه کاربست یا تحمیل تئوری است که متأسفانه به نظر می‌رسد به دغدغه‌عام محافل دانشگاهی تبدیل شده است.

مولف در این کتاب به صورت گسترده و عمدتاً بدون تعریف دقیق از مفاهیمی چون طبقه، بلوک قدرت، دولت پاتریمونیال، دولت مطلقه، دولت اقتدارگرا، ترمیدور، خرده‌بورژوازی، کورپوراتیسم و فاشیسم توده‌ای استفاده کرده است. مفاهیمی چنین می‌

توانند در تحلیل جامعه به کمک محقق آمده و او را در فهم جنبه‌هایی از واقعیت اجتماعی یاری کنند اما همواره باید نگران جنبه‌های گمراه‌کننده آنها نیز بود و از کاربرد بی‌محابای نظریه‌ها و مفاهیمی که در زمینه اجتماعی متفاوتی طراحی شده‌اند خودداری کرد. علاوه بر این اصرار بر کاربرد متنوع، گسترده و گاه غیر دقیق این مفاهیم در متن خواننده را سردرگم می‌کند و جای خالی تعریف دقیق برخی از مفاهیم نیز کاملاً در متن دیده می‌شود. البته نویسنده در مورد برخی از این مفاهیم کوشیده است تا تعریفی روشن ارائه کند. برای مثال وی تعریف خود از طبقه را از نظریه پولانتزاس اخذ می‌کند که بر اساس آن طبقات نتیجه مجموعه‌ای از ساختارها و روابطشان نخست در سطح اقتصادی دوم در سطح سیاسی و سوم در سطح ایدئولوژی هستند. بر این اساس یک طبقه اجتماعی را می‌توان در همه این سطوح شناسایی کرد. اما باید دید آیا این تعریف از طبقه می‌تواند ابزار تحلیلی دقیقی برای فهم جامعه ایران در اختیار محقق قرار دهد و یا صرفاً به ابهام بیشتر می‌افزاید. به نظر می‌رسد مستند کردن این تحلیل سه سطحی به شواهد تاریخی در ایران کار چندان آسانی نیست و نویسنده نیز تلاش زیادی در این زمینه نداشته‌اند و گویا وجود چنین طبقاتی را مفروض گرفته‌اند. به نظر می‌رسد در ایران دولت با دستکاری در جامعه و سیاستگذاری‌های اقتصادی طبقات اجتماعی را بازسازی و متحول می‌کند و به نوعی می‌توان گفت که این دولت است که طبقات را شکل می‌دهد. مولف خود در مورد سیاستهای دولت در دهه چهل به این نکته اشاره کرده‌اند در حالی که مفهوم طبقه مستلزم اصالت دادن به نیروهای اجتماعی و منازعات طبقاتی است. مولف در کتاب دیگری دو دیدگاه از پولانتزاس در مورد دولت ذکر می‌کند نظریه اول ساختگرایانه است و دولت را در نهایت ابزار طبقه مسلط می‌بیند و نظریه دوم دولت را عرصه منازعه طبقاتی و رقابت برای قدرت و نه مظهر سلطه طبقاتی تلقی می‌کند (بشیریه، ۱۳۷۴ ص ۴۷). به نظر می‌رسد ماهیت دولت در ایران با هیچ یک از نظریه‌های فوق سازگاری ندارد. همچنین در مورد مفهوم انقلاب مولف محترم تعریف خود را بر نظریه پیتر امان استوار کرده است که بر اساس آن انقلاب به فروپاشی موقت یا طولانی مدت انحصار قدرت دولت اطلاق می‌شود و زمانی گسترش می‌یابد که انحصار قدرت دولت به گونه‌ای موثر به چالش کشیده شده و تا استقرار مجدد انحصار قدرت جدید تداوم یابد (ص ۱۹). این تعریف تکیه را بر فروپاشی دولت قدیم و تاسیس دولت جدید گذاشته و فاصله بین این دو را از ویژگی‌های متمایزکننده انقلاب از کودتا و انقلابهای درباری می‌داند. بدینسان مجموعه‌ای از

تحولات ساختاری و اجتماعی که انقلاب را به وجود آورده و یا از آن ناشی شده اند از حوزه این تعریف خارج می شوند. اگر انقلاب ایران را همچون اسکاچپول از جمله انقلابهای عظیم اجتماعی بدانیم که روابط بنیادی اجتماعی، فرهنگی و اجتماعی اقتصادی را دگرگون کرده است (اسکاچپول ۱۳۷۷ ص ۱۸۶) این تعریف به کار تحلیل این انقلاب نمی خورد. با این حال با توجه به اهداف تحقیق که تحلیل ماهیت دولت است می توان این تعریف را تعریف مناسبی برشمرد هرچند که در نهایت به نظر نمی رسد که تحلیل دقیقی از ماهیت دولت و تحول آن در متن ارائه شده باشد.

در همین راستا نویسنده انقلاب اسلامی را انقلابی خودجوش در تقابل با انقلاب برنامه ریزی شده می داند. به نظر ایشان در نوع برنامه ریزی شده، انقلاب از مناطق روستایی آغاز می شود و در پایتخت به پایان می رسد و برنامه ای کاملاً روشن برای بازسازی دولت دارد اما در نوع خودجوش برنامه ریزی کمی وجود دارد و همین امر دلیل پیش بینی ناپذیری عواقب انقلاب است (ص ۲۰). باید دید این تعریف که از انقلابهای مدرن الهام گرفته است تا چه اندازه می تواند با انقلاب ایران تطبیق داشته باشد. به نظر می رسد کنشگران اصلی انقلاب از جمله امام خمینی آگاهانه و با برنامه قدم به راه مبارزه با نظام پهلوی گذاشتند و هوشمندانه فرایند انقلاب را مدیریت کردند. تدا اسکاچپول که خود از هواداران تحلیل ساختاری در انقلابها بود در مورد انقلاب ایران نظر خود را تغییر داده و نوشت: اگر در واقع بتوان گفت که یک انقلاب در دنیا وجود داشته که عمداً و آگاهانه توسط یک نهضت اجتماعی توده ای ساخته شد است تا نظام پیشین را سرنگون سازد به طور قطع آن انقلاب انقلاب ایران بر علیه شاه است (اسکاچپول ۱۳۷۷ ص ۱۸۹).

دکتر بشیریه در تحلیل چرایی ظهور انقلاب ایران مجموعه ای از عوامل را برشمرده اند که از جمله آنها می توان به گسترش ایدئولوژی های انقلابی در دهه پیش از انقلاب، بحران اقتصادی ۵۱-۵۶، تضاد منافع دولت و بورژوازی طبقه بالا، از دست رفتن حمایت خارجی رژیم، بسیج انقلابی توده ها از طریق شبکه هایی از سازمانهای بسیج گر و اتحاد سیاسی میان نیروهای مختلف مخالف با نظام سلطنتی اشاره کرد (ص ۱۸). بنابراین انقلاب ایران و نظام سیاسی پس از آن از منظر ایشان محصول چند عامل متفاوت است. این تحلیل چند سویه از یکسو به کتاب جامعیت بخشیده و امکان طرح مباحث مختلف را در آن میسر ساخته است و از سوی دیگر آن را از تمرکز خارج کرده و به نوعی پراکندگی و کلی گویی تئوریک دچار ساخته است. تنوع فصول و

موضوعات یکی از نشانه‌های این پراکندگی است. با این حال به نظر می‌رسد تکیه‌گاه اصلی نویسنده در تحلیل انقلاب در لحظه وقوع نظریه جمیز دیویس بوده است به همین دلیل بر رشد سریع اقتصادی و افزایش انتظارات در اوایل دهه هفتاد میلادی و رکود اقتصادی پس از آن و ناتوانی دولت در تحقق انتظارات فزاینده تاکید شده است. اما باید توجه داشت تاریخ معاصر ایران سرشار از فراز و فرودهای اقتصادی است و در مجموع در سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ کارکرد اقتصادی دولت پهلوی نسبتاً موفق بوده به گونه‌ای که نرخ رشد اقتصادی ایران در این دوره در میان کشورهای جهان سوم از بالاترین‌ها به شمار می‌آید (جان فوران ۱۳ ص ۴۸۲) و آنچه مولف محترم به عنوان رکود اقتصادی از آن نام می‌برد آن اندازه عمیق نیست که بتواند نارضایتی چنین گسترده‌ای به وجود آورد. بنابراین نارضایتی گسترده گروه‌های مختلف اجتماعی را نمی‌توان به عوامل اقتصادی تقلیل داد. نوع خواسته‌ها، شعارها، نمادها و کارگزاران انقلاب نیز نشان از اهمیت کمتر عامل اقتصادی دارد.

همچنین مولف اصرار دارد که در چارچوب تئوری مارکسیستی طبقات را به ایدئولوژی‌های خاص پیوند زند و در این راستا منافع عینی را برای طبقات در نظر گرفته و ایدئولوژی‌ها را نماینده این منافع در نظر گیرد. در حالی که اولاً پیوند ضروری بین ایدئولوژی و طبقه آن هم در جامعه‌ای که سرشار از به هم ریختگی‌های طبقاتی و ایدئولوژیک است وجود ندارد و به طور کلی تایید چنین امری حتی در جامعه غربی دشوار به نظر می‌رسد. ثانیاً منافع از پیش تعیین شده و عینی نیستند و ایدئولوژی‌ها و گفتمان‌ها در تعیین منافع و گزینش آنان نقشی موثر ایفا می‌کنند. در واقع از این منظر می‌توان گفت که این گفتمان اسلام سیاسی و یا ایدئولوژی چپ بود که منافع کنشگران انقلابی را تعریف کرده و آنان را به سوی کنشهایی خاص سوق می‌داد و به همین دلیل مجموعه از نیروهای متنوع در چارچوب گفتمان اسلام سیاسی هویت یابی می‌شدند. از سوی دیگر طبقاتی دیدن کنشگران و ایدئولوژی‌ها ما را از تبیین تنوع گسترده کنشگران انقلابی دور می‌کند. چگونه می‌توان کنشگران متنوعی را که در چارچوب گفتمان اسلام سیاسی هویت یابی می‌شدند طبقه یابی کرده و ظهور این گفتمان را به منافع آنان پیوند زد. آیا صرف اینکه گروهی از افراد مجذوب یک ایدئولوژی خاص از پایگاه اقتصادی مشترک برخوردارند برای پیوند ایدئولوژی و طبقه کافی است.

دکتر بشیریه در پیوند طبقات و ایدئولوژی‌ها می‌نویسد: "بعد از انقلاب مشروطه طبقات بالا از نظم لیبرالی حمایت کردند که بر نظامی پارلمانی با قوه مجریه ضعیف

استوار بود و مجلس تحت سلطه الیگارشی به نهاد سیاسی مرکزی تبدیل شد و از دولت تمرکز زدایی صورت گرفت. روحانیون بلند پایه از مشروطه گرایی لیبرالی حمایت و با هژمونی ضد لیبرالی در بلوک قدرت مخالفت کردند. بورژوازی جدید نیز از دموکراسی، اصلاحات اداری، اصلاحات انتخاباتی و صنعتی شدن حمایت کرد و برعکس خرده بورژوازی سنتی در پیوند با روحانیون رده پایین تر به حمایت از بنیادگرایی ضد لیبرال پرداخت و روشنفکران رادیکال در پیوند با طبقه کارگر از سوسیالیسم خلقی حمایت کردند (ص ۲۱)". در اینجا برفرض که بتوان از وجود چنین طبقاتی در جامعه پیشامدرن ایران آن زمان سخن گفت پیوند آنها با ایدئولوژی های مذکور قابل اثبات نیست. به طور کلی گروه های اجتماعی درگیر در مشروطه به لحاظ ایدئولوژیک سرگردان بودند و تحت تاثیر شرایط موضع خود را تغییر می دادند. در هر صورت مولف محترم باید این گزاره های عام را مستند به واقعیت های تاریخی می کردند و ابتدا وجود عینی طبقات مذکور و سپس پیوند آنان با ایدئولوژی های خاص را اثبات می کردند و برای این کار حداقل می بایست تحلیل دقیقی از پایگاه طبقاتی طراحان و حامیان این ایدئولوژی ها ارائه می شد. در مورد طبقات بالا و روحانیون بلند پایه می دانیم که اختلاف ها و تنوع زیادی در این مورد به چشم می خورد. بسیاری از آنان فهم دقیقی از نظام پارلمانی و نظم لیبرالی نداشتند و بیشتر به اقتضای زمانه از آن طرفداری می کردند و به همین دلیل به سرعت از آن روی برمی گرداندند (رک: افشار ۱۳۵۹ صص ۲۱۰ و ۵۲). در میان علما و روحانیون اختلاف بسیاری وجود داشت در یکسو شیخ فضل الله نوری بلند پایه ترین عالم تهران و سید کاظم یزدی مرجع تقلید ساکن در نجف و در سوی دیگر آخوند خراسانی و نائینی و ملا عبدالله مازندرانی قرار داشتند. در این زمان اندیشه سیاسی در ایران آن اندازه گسترده و عمیق نیست تا تفاوت های دقیق ایدئولوژی ها و نظام های سیاسی فهمیده شود و حتی آگاهی چندانی نسبت به اصل نظام مشروطه وجود ندارد (مجدالاسلام ۱۳۵۶ ص ۲۳). آنچه بود آگاهی از فقر و ظلم و ستم حاکمان و ناکارآمدی نظام موجود بود که جامعه ایران را تا مرز فروپاشی پیش برده و عالمان و اندیشمندان را به چاره اندیشی وا می داشت. به همین دلیل بعد از ناکامی دولت مشروطه و رواج هرج و مرج و ناامنی بسیاری از بزرگان مشروطه خواه از آنچه کرده بودند پشیمان شدند و راه دیگری بر گزیدند (صفایی ۱۳۵۶ ص ۲۱۹ و حایری ۱۳ ص ۱۶۷).

در همین راستا نویسنده محترم ایدئولوژی اسلام سیاسی را به بازار سنتی و خرده بورژوازی نگران از زوال منافع ناشی از ورود مدرنیسم پیوند می‌زنند بر این اساس هواداران اسلام سیاسی محدود به این گروه بوده و دغدغه‌ای جز حفظ منافع نداشته‌اند. در حالی که می‌دانیم واقعیتهای تاریخی با این تحلیل مطابقت ندارد مجموعه متنوعی از نیروها و گروه‌های اجتماعی و از جمله کارگران و طبقه متوسط جدید مجذوب این گفتمان شده و هویت خود را بر آن بنا نهادند و تاریخ خرده بورژوازی در ایران نیز نشان از تنوع ایدئولوژی‌های مطلوب این طبقه در دوره‌های مختلف دارد. بین ناسیونالیسم و مشروطه خواهی قرن نوزدهم که نویسنده محترم آن را در پیوند با خرده بورژوازی می‌بیند با ایدئولوژی اسلام سیاسی فاصله بسیار است. همچنین آیا نمی‌توان استبداد و دین ستیزی دولت پهلوی را عامل فعال شدن و سیاسی شدن اسلام تلقی کرد. همانگونه که مولف محترم اشاره کردند علما همراه با بازار و خرده بورژوازی سنتی با مشروطه همراهی کردند و "استوارترین متون تئوریک" را در حمایت از آن نوشتند و در این مقطع سخنی از حکومت اسلامی به میان نیاوردند اما چه شد که بعد از سقوط رضاشاه سخن از اسلام سیاسی و حکومت اسلامی به میان می‌آید. آیا اگر دولت پهلوی به مشروطه وفادار می‌بود و مسیری توأمان از استبداد و دین ستیزی و غربگرایی در پیش نمی‌گرفت باز هم چنین اتفاقی روی می‌داد. واقعیت این است که تحلیل‌های ساده انگارانه طبقاتی مبتنی بر مارکسیسم ساله‌است که حتی در غرب نیز طرفداران چندانی ندارد و مارکسیستها خود نیز به تحلیل‌های پیچیده تری روی آورده‌اند.

۴-۲. نقد محتوا و داده‌های تاریخی

عنوان فصل اول کتاب تحول ساختار دولت است در حالی که محتوای این فصل بیشتر به تحولات طبقاتی و اجتماعی اختصاص دارد و مولف علیرغم کاربرد مفاهیمی چون دولت مطلقه، لیبرال و اقتدارگرا تحلیل جامعی از ساخت دولت ارائه نمی‌کند. در همین فصل ایشان برای توضیح انقلاب مشروطه از اصطلاح فروپاشی دولت مطلقه استفاده کرده‌اند می‌دانیم که دولت مطلقه اصطلاحی است که به دولتهای پادشاهی اطلاق می‌شود که بعد از فروپاشی ساختار قدرت فئودالیستی در اروپا ظهور کرده و با تمرکز قدرت و اصلاحات بوروکراتیک زمینه را برای تحول در ساختار سیاسی و اجتماعی و شکل‌گیری دولت دموکراتیک مدرن فراهم ساختند. نویسنده محترم در جای دیگری

دولت رضاشاه را به دلیل کارویژه های مدرن آن دولت مطلقه قلمداد کرده اند (بشیریه ۱۳۷۸ ص ۷۲) اما در اینجا این دولت را اقتدارگرای سنتی نامیده اند (ص ۳۰). این آشفتگی در کاربرد مفاهیم مانع از فهم ماهیت دولت از منظر نویسنده شده است. نکته دیگر اینکه این فصل همانگونه که اشاره شد به تحولات بلوک قدرت بعد از مشروطه می پردازد و چگونگی به حاشیه رفتن طبقه زمیندار و ظهور تدریجی بورژوازی مالی و صنعتی را که از پیوندهای محلی ضعیف و بین المللی نیرومند برخوردار بود توضیح می دهد اما اگر فرض بر استبدادی بودن ساخت قدرت باشد و شاه به مثابه کانون سیاست ایران آنگونه که مولف محترم در صفحه ۴۸ همین کتاب می نویسد مد نظر قرار بگیرد طبقات بالای اجتماعی در هر شکل نقش تعیین کننده ای در قدرت ندارند و در این صورت نیاز به بازتعریف مفهوم بلوک قدرت می باشیم. از این منظر مفهوم بلوک قدرت آنگونه که مدنظر نویسنده است قادر به تبیین شرایط سیاسی ایران نیست. در واقع دولت پهلوی مستقل از طبقات اجتماعی عمل می کرد و می کوشید تا با ساماندهی و بازتولید طبقاتی همانگونه که مولف محترم اشاره کرده اند جامعه را بازسازی کند.

در این فصل خطاهای دیگری نیز به چشم می خورد از جمله اینکه مولف یکی از دو حزب تشکیل دهنده مجلس دوم را حزب مساوات می نامد (ص ۲۹). در حالی که حزب مساوات حزبی بود که محمد امین رسول زاده در باکو تاسیس کرد و حزب سوسیال دموکرات یا اجتماعیون عامیون در مقابل اعتدالیون را دوستان رسول زاده بعد از استبداد صغیر تشکیل دادند و از احزاب اصلی مجلس دوم به شمار می آمد. مساوات همچنین نام روزنامه ای است که سید محمد رضامساوات روزنامه نگار تندرو مشروطه خواه منتشر می کرد.

مولف همچنین حزب دموکرات احمد قوام را حزبی طبقاتی و متعلق به اشراف قلمداد می کند (ص ۳۲) در حالی که می دانیم قوام بیش از آنکه یک فئودال یا یک اشرافی باشد یک سیاستمدار کهنه کار بود و تشکیل این حزب نیز نه از سر منافع طبقاتی که برای پیشبرد اهداف سیاسی صورت گرفت. حزب دموکرات زاییده تفکر فردی قوام و بازیچه سیاستهای وی بود و نه یک حزب برآمده از منافع طبقاتی و به همین دلیل با زوال قدرت قوام این حزب نیز به محاق رفت. به طور کلی ناپایداری احزاب در ایران می تواند نشانه ای از عدم تعلق آنها به منافع طبقاتی مشخص باشد. اگر آنچنان که

مؤلف محترم اعتقاد دارند احزاب در ایران نماینده منافع خاص بودند نباید چنین ناپایدار می بودند.

مؤلف همچنین در این فصل طرفداری از سیاست موازنه منفی را به مدرس نسبت داده (ص ۳۴) و مستند دقیقی ارائه نکرده اند. در حالی که معمولاً این سیاست را به مصدق و مجلس چهاردهم استناد می دهند. در صفحه بعد نیز از حزب سوسیالیست مردم ایران سخن می گویند که معلوم نیست منظور ایشان کدام حزب است. نهضت خدایپرستان سوسیالیست به رهبری نخشب در مقطعی با حزب ایران متحد شد و بعد از نهضت ملی از آن فاصله گرفت و جمعیت آزادی مردم ایران و بعد حزب مردم ایران را به وجود آورد. در ادامه همین فصل نیز می نویسند که مخالفت علما با رژیم پهلوی بعد از کاپیتولاسیون شدت بیشتری یافت (ص ۴۷) در حالی که در مخالفت با کاپیتولاسیون امام خمینی عملاً به تنهایی اقدام کرد و علمای بزرگ از همراهی وی خودداری کردند و حوزه ها بعد از این جریان به هر دلیل مدتها در سکوت فرو رفتند.

عنوان فصل دوم رژیم قدیم: حکومت پادشاهی انتخاب شده است. این عنوان نیز می توانست دقیق تر انتخاب شود چرا که حکومت پادشاهی مفهومی کلی است و ماهیت دولت در این سالها را توضیح نمی دهد. در این فصل به تحولاتی پرداخته می شود که به دنبال ظهور رژیم اقتدارگرای شاه در بلوک قدرت روی داده است. به نظر نویسنده در این دوره شاه برای حفظ استقلال طبقاتی با تاکید بر حزب ایران نوین یک ساختار سیاسی کورپوراتیستی را بنا می گذارد و می کوشد تا از این طریق فرایند تحول طبقاتی و اجتماعی را کنترل نماید. تعریف دقیق کورپوراتیسم در اینجا بیان نشده است نویسنده محترم در کتاب دیگری الگوی کورپوراتیستی را بیشتر برای تبیین و توضیح روابط دولت و جامعه در کشورهای پیشرفته سرمایه داری مناسب می دانند (بشیریه ۱۳۷۴ ص ۸۲). همچنین در این فصل به بررسی پایه های رژیم پهلوی پرداخته می شود نیروی سرکوب، حمایت آمریکا، ثبات اقتصادی، کنترل طبقاتی و حامی پروری به نظر نویسنده پنج پایه اصلی حکومت را تشکیل می دهند. به نظر نویسنده با تزلزل این پایه ها و ظهور ایدئولوژی ناسیونالیسم اسلامی طومار رژیم پهلوی در هم پیچیده می شود. به طور کلی این فصل گزارشی از ویژگی ها و پایه های دولت پهلوی است بدون آنکه مفهوم سازی دقیقی در مورد ساخت دولت صورت گیرد.

عنوان فصل سوم خیزش ایدئولوژی انقلاب: احیای ناسیونالیسم اسلامی انتخاب شده است. این فصل به روند رشد اسلام سیاسی در ایران از مشروطه تا انقلاب می پردازد.

به نظر دکتر بشیریه نفوذ مدرنیسم و غرب در ایران منافع روحانیت و خرده بورژوازی سنتی را به خطر انداخته و آنان را به واکنش برانگیخت. این طبقه پایگاه اجتماعی ناسیونالیسم ایرانی بود که به زبان اسلام بیان می‌شد. مولف با اعتقاد به ابتدای ناسیونالیسم ایرانی بر شیوه تولید خرده کالایی و خرده بورژوازی تنوع گسترده آن را نادیده می‌گیرد. این تحلیل در بهترین حالت تنها ناسیونالیسم مذهبی دوران مشروطه را شامل می‌شود و از تبیین ظهور اسلام سیاسی و خصلت فراملی آن ناتوان می‌ماند. جستجوی پایگاه طبقاتی برای انقلاب مشروطه و منحصر کردن آن به واکنش خرده بورژوازی در برابر نفوذ غرب علاوه بر اینکه فاقد مستندات تاریخی است به نوعی تقلیل‌گرایی وهم‌گونه می‌انجامد و توضیح نمی‌دهد که چگونه نظام مشروطه غربی از دل این جریان بیرون می‌آید. در این فصل همچنین ادعاهایی قابل نقد ارائه شده است از جمله این که در دوره صفویه شاهان خود را هم شاه و هم جانشین امامان معرفی می‌کردند و بدین ترتیب علما حتی از انحصار دعوای مشروعیت الهی نیز محروم شدند (ص ۹۲) در این مورد باید گفت هر چند شاهان صفوی گاه چنین ادعایی می‌کردند اما نه این ادعاها عمومیت داشت و نه هیچ‌گاه مقبولیت عامه می‌یافت باید توجه داشت که بحث نیابت عامه علما در این دوره مطرح بود و در همان ابتدای دولت صفوی محقق کرکی نظریه ولایت فقیه را مطرح کرد و شاه طهماسب را به تأیید آن وا داشت (حسینی زاده ۱۳۸۰ ص ۷۰) و حتی در سفرنامه‌های این دوره گاه از اعتقاد عوام به حق مجتهدین بر حکومت سخن گفته می‌شود (شاردن ۱۳۴۵ ج ۸ ص ۱۲۷). نویسنده در مورد اندیشه سیاسی علما در دوره قاجار نیز معتقد است که مجتهدان بزرگ عصر قاجار به مشروعیت قدرت دنیوی سلطنت اذعان داشته‌اند و اعتراضی که در اواخر قرن نوزدهم به وجود آمد نه اعتراضی آموزه‌ای که مخالفتی ناسیونالیستی و مدنی در واکنش به نفوذ غرب و ادغام ایران در ساختار سیاسی و اقتصادی غرب بود (ص ۹۲). نویسنده محترم تغییرات گسترده در اندیشه سیاسی شیعه در این دوره را نادیده گرفته‌اند. پیروزی جریان اجتهادی در حوزه‌ها پیامدهای بسیار مهمی در حوزه اندیشه سیاسی شیعه برجای گذاشت که اولین نشانه‌های آن در ابتدای عصر قاجار و در بحبوحه جنگ‌های ایران و روس ظاهر شد. در این دوره بنا به اقتضای بحث جهاد مباحث جدیدی در مورد نقش فقها و جایگاه سلطنت مطرح گردید که تغییرات آموزه‌ای گسترده‌ای در پی داشت. به طور کلی نراقی کاشف الغطا و محمد حسن نجفی از یکسو و شیخ انصاری از سوی دیگر دو سنت فقهی سیاسی را در این دوره بنا گذاشتند

که مشروطه و منازعات فکری آن کاملاً در زمینه تئوریک همین دو سنت روی داد (فیرحی ۱۳۸۸ فصل نهم). نظریه مشروطه آخوند خراسانی و نائینی که خود ریشه در همین سنتها داشت خبر از تغییر آموزه ای عمیقی در شیعه می دهد که مولف محترم اعتنایی به آن نداشته اند. همانگونه که گفته شد به طور کلی تقلیل انقلاب مشروطه که به قول مولف انقلابی لیبرالی است به واکنش بخشی از طبقات به نفوذ غرب قابل توجیه نیست. دکتر بشیریه در همین بحث می نویسد که اکثریت علمای حاضر در انقلاب مشروطه در نتیجه نزاع با شاهان بر سر تشویق نفوذ خارجیان در کشور مشروعیت بخشی به استبداد را کنار نهادند (ص ۹۲) دو مدعا در این عبارت وجود دارد اول اینکه منازعه علما و سلطنت در مشروطه بر سر تشویق نفوذ خارجیان بوده است و دوم اینکه علما به استبداد و نه سلطنت مشروعیت می داده اند در حالی که شواهد تاریخی خلاف این دو مدعا را نشان می دهد در واقع منازعه علما و سلطنت در این دوره کمتر به نفوذ خارجی ربط داشت و بیشتر به ظلم و ستم فراینده حکام و ناکارآمدی حکومت مرتبط بود این مطلب را می توان هم در مطالبات مشروطه خواهان و هم در نامه های علما به شاه دید (کسروی ۱۳۶۳ ص ۸۵) علما به راحتی از همکاری اولیه انگلستان در انقلاب مشروطه استقبال کردند و بست نشینی در سفارت انگلیس با مخالفتی از جانب آنان روبرو نشد. البته بعد از قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران بین روسیه و انگلستان و سرکوب انقلابیون به دست قزاقها و با حمایت روسیه تغییراتی در رویکرد مشروطه خواهان و عموم مردم ایران به وجود آمد. مدعای دوم نیز قابل اثبات نیست حمایت از سلطنت را نمی توان با حمایت از استبداد یکی دانست علما سلطنت را عامل تامین نظم و امنیت و رکن ثبات اجتماعی تلقی می کردند و اگر مشروعیتی به سلاطین داده می شد از همین جهت بود و این ربطی به استبداد نداشت و مولف خود به مخالفت علما با استبداد در چند صفحه بعد اشاره می کنند (ص ۹۴). به طور کلی در سنت شیعی مفهوم ظلم و جور بسیار برجسته است و بر اساس مبانی این مذهب مشروعیت بخشی به ظلم ممکن نیست و همکاری با ظالم اگر در راستای کاهش ظلم نباشد ممنوع است (رک: طباطبایی فر ۱۳۸۴ صص ۲۰۹-۲۱۴).

بشیریه در تحلیل شخصیت و مبارزات آیت الله خمینی ایشان را قهرمان خرده بورژوازی بازار می داند و بازار را پایگاه مخالفت با شاه (ص ۹۹) و تحول انقلابی در اندیشه اسلامی و ظهور اسلام سیاسی را برآمده از و متناسب با موقعیت اجتماعی اقتصادی این طبقه به شمار می آورند (ص ۱۰۵). اصرار بر نقش خرده بورژوازی و

پیوند انقلاب اسلامی و رهبری و ایدئولوژی آن با این طبقه بدون مستندات تاریخی قابل پذیرش نیست. صرف اینکه عده ای از طرفداران یک جنبش و اندیشه را بخشی از یک طبقه تشکیل می دهند نمی تواند دلیلی بر طبقاتی بودن جنبش و ایدئولوژی تلقی گردد. همچنین واقعیت این است که شاه فاقد پایگاه اجتماعی قدرتمندی در جامعه ایران بود و نه تنها بازار که تمامی نیروهای اجتماعی هریک به دلیلی از نظام پهلوی بیگانه بودند و سقوط وی خواست مشترک قشرهای مختلف جامعه ایران بود در واقع بر سر نخواستن شاه و نظام پهلوی در ایران اجماع وجود داشت. در صفحه ۱۰۷ مولف محترم به ظهور مجدد فداییان در اوایل دهه چهل و ترور منصور به دست این گروه اشاره می کند می دانیم که این ترور را اعضای هیاتهای موتلفه اسلامی انجام دادند که با فداییان متفاوتند و در اصل از اتحاد هیاتهای مذهبی طرفدار امام خمینی در مساجد تهران شکل گرفته بودند. در ادامه همین بحث حزب ملل اسلامی را متهم به ترور تعداد زیادی از همدستان رژیم می کند در حالی که می دانیم این حزب قبل از هرگونه اقدام عملی کشف و اعضای آن دستگیر شدند.

مولف در صفحه ۱۰۹ می نویسد روشنفکرانی چون طالب زاده (طالبوف)، اخوندزاده، تقی زاده، ایرج میرزا، میرزاده عشقی، عارف قزوینی، کسروی و بهار به فرهنگ بومی خود پیش کرده و تا آنجا پیش رفتند که علما و اسلام را بخاطر تمام بیماریها و عقب ماندگی ها سرزنش می کردند. در مورد این ادعا باید توجه داشت که عموماً روشنفکران در نقد دین و علما با احتیاط عمل می کردند و به جز مواردی چون کسروی به صراحت اسلام را عامل عقب ماندگی نمی دانستند. البته او نیز گاه مدعی می شد اسلام واقعی تحریف شده است (کسروی ۱۳۱۹ صص ۲۰-۲۲). ایشان در چند صفحه بعد می نویسند که در مجموع روشنفکران اولیه ضد سنت و ضد دین بودند به هر حال این ادعای عام با این صراحت نیاز به مستندات تاریخی دارد.

دکتر بشیریه بازگشت روشنفکران در دهه هفتاد میلادی به اسلام را توضیح می دهد اما از تبیین طبقاتی این بازگشت خودداری می کند. همچنین در همین قسمت صفحه ۱۱۵ از کاظم سامی به عنوان رهبر جنبش انقلابی خلق مسلمان و حبیب الله پیمان به عنوان رهبر جنبش آزادی ملی نام برده می شود در حالی که سامی رهبر جنبش انقلابی مردم ایران (جاما) بود و پیمان رهبر جنبش مسلمانان مبارز. همچنین در همین صفحه اعدام مجاهدین اولیه را به ترور افسران آمریکایی ربط میدهد در حالی که دستگیری و اعدام بنیانگذاران مجاهدین در سال ۱۳۵۱ و قبل از شروع ترورهای این سازمان بود و ترور

مستشاران آمریکایی مورد اشاره در کتاب مربوط به سال ۱۳۵۵ می باشد (موسسه مطالعات و پژوهشها ۱۳۸۹ صص ۲۷۵-۲۸۵).

مؤلف محترم در تحلیل مبانی طبقاتی اسلام انقلابی آن را تداوم ناسیونالیسم شیعی سده ی نوزدهم می داند که از واکنش خرده بورژوازی به گسترش سرمایه داری غربی در ایران ریشه می گرفت (ص ۱۱۹). مشکل این تحلیل علاوه بر فقدان مستندات تاریخی این است که تفاوت‌های عمیق این دو ایدئولوژی را نادیده گرفته و از تبیین فرایندها و علل ظهور اسلام سیاسی باز می ماند. اسلام سیاسی را باید به مثابه پدیده ای منحصر بفرد در تاریخ معاصر ایران در نظر گرفت که از دهه بیست به تدریج در ایران شکل می گیرد و در دهه چهل به اوج قوام و بالندگی می رسد و طیف گسترده ای از نیروهای اجتماعی را در برمی گیرد.

عنوان فصل چهارم بحران اقتصادی و بحران دیکتاتوری انتخاب شده است. این فصل به بررسی وضعیت اقتصادی ایران قبل از انقلاب می پردازد. در این قسمت مؤلف تحت تاثیر نظریه جمیز دیویس می کوشد تا پیدایی انقلاب را به فراز و فرود اقتصادی در این دوره نسبت دهد. بر اساس این نظریه هرگاه بعد از یک دوره طولانی رشد اقتصادی و اجتماعی یک دوره برگشت سریع اتفاق بیفتد احتمال وقوع انقلاب بیشتر می شود (پناهی ۱۳۸۹ ص ۳۱۸) در واقع شکاف غیر قابل تحمل میان انتظارات و واقعیت ها به انقلاب منجر می شود مساله اصلی در این نظریه نشان دادن شکاف غیر قابل تحملی است که بین انتظارات و واقعیتها شکل میگیرد در نظریه دیویس این شکاف به دقت تعریف نشده است و در این کتاب نیز بشیریه نتوانسته است شواهدی تاریخی و جامعه شناختی بر وجود چنین شکاف عمیقی ذکر کنند. وی معتقد است در دوره پنج ساله ۱۹۷۳ - ۱۹۷۸ توده ی مردم با ناآرامی های اقتصادی عظیمی روبه رو بودند. در اوایل این دوره رشد اقتصادی و افزایش منابع منجر به افزایش توانایی های اقتصادی مردم شد با این حال بحران اقتصادی بعدی اعتراضات گسترده ای را به دنبال آورد (ص ۱۵۹). اما باید توجه داشت آنچه به عنوان رکود از آن یاد می شود در مقایسه بسیاری دیگر از دوره های رکود در تاریخ ایران قابل توجه نیست. همچنین این تحلیل مبارزه طولانی با رژیم پهلوی و عدم مشروعیت رژیم در سالهای بعد از کودتای بیست و هشتم مرداد سال ۳۲ را نادیده می گیرد. رونق نفتی و افزایش درآمدهای رژیم از سال ۵۲ شروع شد و کاهش قیمت نفت در سال ۵۵ بخشی از این درآمدها را کاهش داد اما نمی توان ادعا کرد که دولت پهلوی در پی کاهش درآمدها به یک بحران اقتصادی فراگیر

دچار شد چنان که بنیان‌های آن به لرزه درآمد (ص ۱۳۷) و مردم را به نارضایتی برانگیخت. در همین فصل ظهور حزب رستاخیز را پدیده‌ای فاشیستی و ناشی از بحران اقتصادی می‌داند در حالی که این حزب در اواخر سال ۱۳۵۳ و در اوج رشد درآمدهای دولت تاسیس شد. تشکیل این حزب با مشورت روشنفکران طرفدار رژیم و البته مخالف دولت حزب ایران نوین صورت گرفت و هرچند نشان از آگاهی دولتمردان پهلوی نسبت به بحران مشروعیت خود داشت اما به بحران اقتصادی مربوط نبود. همچنین فاشیستی دیدن ظهور این حزب نیز ادعایی قابل تامل است. فاشیسم خاستگاه‌ها و ویژگی‌هایی دارد که رژیم پهلوی با آن فاصله بسیار داشت. نویسنده محترم همچنین بحران اقتصادی را باعث شکاف در درون طبقه حاکم می‌داند (۱۴۵) در حالی که این شکاف بیش از آنکه به بحران اقتصادی بازگردد به ماهیت استبدادی رژیم و اختلافها و رقابتهای نخبگان بازمی‌گشت. ماروین زونیس در تحقیقی که در سالهای اوج قدرت دولت پهلوی انجام داد به چهار ویژگی در نخبگان سیاسی ایران اشاره می‌کند بدینی سیاسی، بی‌اعتمادی شخصی، احساس عدم امنیت آشکار و سوء استفاده بین افراد به نظر وی این نگرشها اساس رفتارهای سیاسی در ایران بوده اند (بشیریه ۱۳۷۵ ص ۷۷). بنابراین شکاف موجود بین نخبگان سیاسی به ساخت قدرت و فرهنگ برآمده از آن بازمی‌گردد و در سراسر دوران حاکمیت استبداد در ایران قابل پیگیری است. به هر حال این فصل نیز نمی‌تواند تحلیل دقیق و بدیعی از ظهور انقلاب اسلامی ارائه کند و با تکیه بر نظریه دیویس عملاً بخش زیادی از عوامل محرک انقلاب را نادیده می‌گیرد.

نویسنده عنوان فصل پنجم را "انقلاب از راه می‌رسد" انتخاب کرده و آن را به بررسی روند شکل‌گیری انقلاب اختصاص داده است. این بخش نیز از مشکلات و کمبودهای اقتصادی مثل کمبود غذا، تورم و مساله مسکن شروع می‌شود و مولف اصرار دارد که علت العلیل انقلاب را در این مشکلات جستجو کند و همچون گروه‌های مارکسیست شروع انقلاب را از اعتراضات پراکنده ای می‌گیرد که در اعتراض به قیمت‌های بالا و یا خراب کردن خانه‌های خارج از محدوده روی داده است (ص ۱۶۷). واقعیت این است که این اعتراضات بسیار محدود و پراکنده بود و می‌توان آنها را اعتراضاتی عادی به شمار آورد که همواره در نظامهای سیاسی وجود دارد. البته نویسنده محترم در چند صفحه بعد (ص ۱۶۹) شروع انقلاب را از اعتراضات طبقه متوسط حرفه‌ای و با طومارها و نامه‌های سرگشاده روشنفکران می‌گیرند و بدین ترتیب خود به اهمیت

کمتر اعتراضات اقتصادی اذعان می‌کنند. به هر حال خواسته‌های مردمی که چندی بعد با هیجان تمام به خیابانها آمدند اقتصادی نبود و اعتراضات گسترده‌ای که سلسله حوادث انقلاب را رقم زد نه برای مشکلات اقتصادی که در اعتراض به نامه توهین آمیز نسبت به امام خمینی صورت گرفت. همانگونه که در سال ۴۲ نیز در اعتراض به بازداشت امام بزرگترین اعتراض گسترده مردمی شکل گرفته و نظام پهلوی را تا آستانه سقوط پیش برده بود. اصولاً مولف به ظهور کاریزمای امام خمینی در انقلاب و علل و پیامدهای آن توجه نداشته و از تحلیل آن غفلت کرده اند در حالی که بدون تحلیل این پدیده تبیین انقلاب اسلامی ناقص به نظر می‌رسد.

در این بخش نویسنده محترم در نقل آمار شهدای حوادث انقلاب نیز به منابع معتبر رجوع نکرده و تعداد شهدا را بر حسب روایتهای عام اوایل انقلاب همراه با اغراق نقل کرده اند. مثلاً تعداد کشته‌های نوزده دی در قم را بین چهل تا دویست نفر و تعداد کشته‌های هفده شهریور را بین هفتصد تا سه هزار نفر و کشته‌های شب اول محرم را بین چهارصد تا سه هزار نفر نوشته اند در حالی که بر اساس منابع رسمی و معتبر در این آمارها مبالغه بسیاری صورت گرفته است (رک: باقی ۱۳۸۳). به هر حال این فصل گزارشی منظم و مختصر از حوادث انقلاب ارائه می‌دهد و ذهن خواننده را به روزهای انقلاب می‌برد.

فصل ششم با عنوان به سوی بازسازی دولت به بررسی مسیر انقلاب و بازسازی دولت بعد از سقوط رژیم می‌پردازد. در این فصل نظریه کرین برینتون ملاک قرار گرفته و سیر وقایع بر اساس آن توضیح داده شده است. همچنین مولف به نظریه هانا آرنست در اولویت یافتن مساله اجتماعی یا فقر که به فراموشی اهداف سیاسی و آزادیخواهانه در انقلابها می‌انجامد اشاره کرده و آن را با انقلاب ایران تطبیق می‌دهد. بر این اساس منازعات سیاسی بعد از انقلاب ماهیتی اقتصادی به خود می‌گیرند و دولت موقت بازرگان به نادیده گرفتن مطالبات اقتصادی کارگران و دهقانان و گاه همدست شدن با مالکان و سرکوب دهقانان متهم می‌شود. دکتر بشیریه حتی اعتراضات کردستان و ترکمن صحرا را به اعتراض دهقانان علیه مالکانی که با دولت همدست بودند تقلیل می‌دهد (صص ۲۱۱-۲۱۲) و گاه کمیته‌های انقلاب را نیز تحت نفوذ مالکان دانسته و در یک مورد آنان را به کشتار مردم روستای قارنا در کردستان متهم می‌کند (ص ۲۱۲). واقعیت این است که منازعات گسترده و پیچیده پس از انقلاب را نمی‌توان صرفاً به عامل اقتصادی تقلیل داد. فروپاشی قدرت استبدادی به رها شدن یکباره نیروها و

جریانهای اجتماعی انجامید که سالها در سایه سرکوب مجبور به سکوت شده و اکنون فرصتی برای ابراز وجود و پیگیری خواسته های خود پیدا کرده بودند. در واقع به نظر می رسد در این دوره این مساله اجتماعی نیست که به منازعات دامن می زند بلکه این امر سیاسی است که فرصت ظهور یافته است. به سخن دیگر این منازعات منازعه ای سیاسی و بر محور قدرت بودند و نه اقتصاد. درگیریهای قومی نیز که در این دوره شکل گرفت در سیاستهای دولت مطلقه و متمرکز بعد از مشروطه ریشه داشت و از ماهیتی عمدتاً سیاسی و هویتی برخوردار بود و کمتر به زبان اقتصادی بیان می شد. نکته دیگر اینکه تحلیل برخی از حوادث بعد از انقلاب از جمله کشتار روستای قارنا و کشتاری که روز قبل از آن صورت گرفت و البته مولف محترم به آن اشاره نکرده اند به اطلاعات دقیق و اسناد معتبر نیاز دارد و نمی توان به سادگی در مورد آن حکم کرده و آن را به گروهی منتسب نمود. همچنین در این بخش گفته می شود که شیخ عزالدین حسینی به عنوان رهبر ملی کردها خواستار استقلال کردستان بود (ص ۲۱۱). نویسنده محترم منبعی در این مورد ذکر نمی کنند. در حالی که معمولاً بحث خودمختاری کردستان و نه استقلال آن در اوایل انقلاب مطرح می شد.

در مورد روند تدوین و تصویب قانون اساسی بعد از انقلاب مولف می نویسد احزاب اسلامی هم پیش نویس و هم تشکیل مجلس موسسان را رد کردند در حالی که می دانیم دو نظر در این مورد وجود داشت برخی از جمله روحانیون شورای انقلاب خواستار به فراندوم گذاشته شدن این پیش نویس شدند و برخی دیگر چون مهندس بازرگان و اعضای دولت موقت خواستار تشکیل مجلس موسسان بودند (برزین ۱۳۷۴ ص ۲۹۵) و سرانجام با وساطت آیت الله طالقانی قرار شد که مجلسی محدود با نام مجلس خبرگان تاسیس شده و به پیش نویس رسیدگی کند (سحابی ۱۳۸۳ ص ۴۶). همچنین در مورد تذکر امام به بازرگان در مورد عدم استفاده از کلمه دموکراتیک در قانون اساسی باید توجه داشت که این تذکر ربطی به قانون اساسی نداشت و مربوط به فراندوم جمهوری اسلامی و عنوان نظام جدید بود که در اسفند سال ۵۷ مطرح شد. در مورد حزب جمهوری خلق مسلمان نیز مولف می نویسد اسامی نامزدهای پیروز این حزب برای مجلس خبرگان اعلام نشدند (ص ۲۱۷) در حالی که این حزب ابتدا انتخابات را تحریم کرد ولی عملاً در آذربایجان در انتخابات شرکت کرده و نامزدهای آن از جمله دکتر مقدم مراغه ای به مجلس خبرگان راه یافتند.

دکتر بشیریه در توضیح منازعات میان شورای انقلاب و دولت موقت می نویسد که برخی از وزرای دولت موقت انحلال شورای انقلاب را از طریق یک کودتا برنامه ریزی کرده بودند (ص ۲۱۸) اما توضیح و سندی در این باره ارائه نمی دهند. در مورد وقایع تبریز نیز مولف محترم می نویسد مردم تبریز به هواداری از حزب جمهوری خلق مسلمان کنترل شهر را در اختیار گرفتند و سرانجام پاسداران اعزامی از تهران به این غائله پایان دادند (ص ۲۲۴) در حالی که درگیریهای تبریز با حمایت مردم این شهر از امام خمینی پایان یافت و اگر چنین حمایتی صورت نمی گرفت امکان پایان دادن آن به سادگی میسر نمی شد.

در مورد تعداد اعضای مجاهدین خلق مولف محترم به عدد ۱۵۰۰۰۰ نفر اشاره کرده اند (ص ۲۲۹) که به نظر اغراق آمیز می رسد این سازمان با اینکه در ابتدای انقلاب هنوز زیر سایه بنیانگذاران شهیدش از محبوبیت برخوردار بود نتوانست در هیچ یک از انتخابات برگزار شده در هیچ کنجای ایران موفقیتی به دست آورد. به طور کلی در اعلام تعداد اعضای این سازمان ها باید با احتیاط و با تکیه بر منابع معتبر سخن گفت. مولف در یک جا از تعبیر خیل عظیم هواداران (ص ۱۹۰) و در جای دیگری از تعبیر طرفداران بی شمار (ص ۲۲۹) این سازمان استفاده می کنند. در حالی که اگر این گروه این اندازه هوادار و عضو داشت می بایست در انتخابات موفقیتی به دست می آورد و یا در راهپیمایی هایی که به دعوت سازمان بعد از سی خرداد سال ۶۰ صورت می گرفت جمعیت زیادی شرکت می کردند. به طور کلی هرچند مولف در این کتاب عمدتاً از منابع معتبر و گاه درجه اول بهره برده ولی در مواردی این چنین به روزنامه ها و حتی ارگان های حزبی توجه کرده است که اعتبار چندانی ندارند.

مولف همچنین در تحلیل وقایع مربوط به برکناری بنی صدر و درگیریهایی که به طرد مخالفین انجامید اشاره ای به مساله جنگ نکرده اند. در حالی که این تنشها در ایامی صورت می گرفت که بخش گسترده ای از کشور به اشغال دشمن درآمده و بنی صدر به رغم داشتن مقام فرماندهی کل قوا در اداره جنگ ناتوان می نمود. در این شرایط تشدید اختلاف ها تمامیت ارضی و امنیت ایران را در معرض خطر قرار می داد و جامعه در جستجوی اتحاد و یکپارچگی برای غلبه بر دشمن بود و به همین دلیل گروه های معارض در میان مردم هوادارانی نیافتند. در واقع جنگ در تثبیت اسلام سیاسی نقش مهمی ایفا کرد که از دید نویسنده پنهان مانده است.

فصل هفتم با عنوان حکومت روحانیون بنیادگرا به تحلیل نظام جمهوری اسلامی و ماهیت دولت بعد از انقلاب می‌پردازد. در این قسمت نیز گاه به نام‌هایی مبهم و یا اشتباه بر می‌خوریم. مثلاً منظور از حزب مجاهدین اسلام کدام حزب است احتمالاً مجاهدین انقلاب اسلامی منظور مولف محترم بوده است (ص ۲۳۸) یا منظور از موسوی تهرانی احتمالاً موسوی تبریزی (ص ۲۳۸) است. نویسنده محترم در این بخش خاستگاه طبقاتی جمهوری اسلامی را همچنان خرده بورژوازی و ایدئولوژی طبقاتی آن را استمرار ناسیونالیسم اسلامی اواخر سده ی نوزدهم می‌دانند که برواکنش علما و بازار نسبت به نفوذ سیاسی و اقتصادی غرب اتکا داشت. همانگونه که اشاره شد به نظر می‌رسد نمی‌توان پیوند منطقی بین اسلام سیاسی و خرده بورژوازی و نیز اسلام سیاسی قرن بیستم با ناسیونالیسم اسلامی قرن نوزدهم برقرار کرد. واقعیت این است که خرده بورژوازی در ایران طبقه متحدالشکلی نیست و در طول حیات خود چه در ایران چه در جوامع دیگر هرگز به یک ایدئولوژی واحد دل نبسته است. از سوی دیگر اثبات پیوند ایدئولوژی خاص به این طبقه حتی اگر ممکن باشد دغدغه مولف در این کتاب نبوده و امری مفروض تلقی شده است. چنین داوری‌های عام و فاقد استناد تاریخی که عمدتاً ملهم از مارکسیسم و یا دیگر مکاتب غربی هستند ما را از فهم منطقی درونی تحولات در جامعه ایران و شرایط ظهور و بسط اسلام سیاسی دور می‌کند.

نویسنده بعد از فصل هفتم در ذیل عنوان پی نوشت ترمیدور را در انقلاب اسلامی به بحث می‌گذارد. ترمیدور اصطلاحی است که کرین بریتون بر اساس انقلاب فرانسه مطرح می‌کند. در مرحله ترمیدور تب انقلاب به پایان می‌رسد و راهپیمایی‌های توده‌ای به تدریج ناپدید می‌شوند و دولت سیاست بسیج‌زدایی را در پیش می‌گیرد. دخالت اقتصادی دولت به تدریج رها می‌گردد و در مجموع انقلاب که در مرحله ی پوپولیستی از راست به چپ رفته دوباره از چپ به راست بازمی‌گردد (ص ۲۵۵). نویسنده سال‌های ابتدایی دهه شصت را آغاز ترمیدور انقلاب دانسته و یکی از نشانه‌های آن را نفوذ فزاینده انجمن حجّیه در دولت می‌بیند که در شورای نگهبان و مجلس خبرگان از جایگاه نیرومندی برخوردار بودند و از انتخاب آیت الله منتظری به جانشینی امام خمینی جلوگیری نمودند (ص ۲۵۸). مشخص نیست منظور دکتر بشیریه از انجمن حجّیه چه کسانی هستند چرا که این انجمن و اعضای آن پیوند آشکاری با نهادهای نظام نداشتند. همچنین آیت الله منتظری به جانشینی امام در همین مجلس خبرگان انتخاب شد ولی بعدها از مقام خود عزل گردید. دکتر بشیریه از جمله تاثیرات ترمیدور

را انحلال و سرکوب حزب توده می‌داند. ظاهراً ایشان ماهیت انقلاب اسلامی را چپ قلمداد کرده و سرکوب این حزب مارکسیستی را نشانه ترمیدور تلقی می‌نماید در حالی که هرچند می‌توان از تاثیر اندیشه‌های چپ بر انقلاب ایران و ایدئولوژی اسلام سیاسی سخن گفت اما نمی‌توان آن را انقلابی مارکسیستی به شمار آورد. حزب توده نیز بعد از آشکار شدن پیوند آن با شوروی منحل شد و رهبران آن به اتهام جاسوسی محاکمه شدند. به طور کلی در نظر مولف محترم هر نوع چرخش جمهوری اسلامی به اقتصاد آزاد و جدا شدن از اندیشه‌های چپ نشانه ترمیدور تلقی می‌شود. با اینحال باید توجه داشت حتی اگر معیارهایی را که ایشان برای ترمیدور برشمردند و قبلاً به آن اشاره شد مبنا قرار گیرد بعد از گذشت بیش از سی سال از نوشتن این کتاب هنوز نمی‌توان به سادگی ترمیدور انقلاب ایران را شناسایی کرد. هنوز راهپیمایی‌های توده‌ای وجود دارد و دولت در بسیج توده‌ها موفق عمل می‌کند و هنوز اقتصاد ایران عمدتاً دولتی است و ایدئولوژی اسلام سیاسی همچنان بر هویت مستقل خود تاکید می‌ورزد و علیرغم فراز و نشیبها و تحولات درونی موفق عمل می‌کند.

۵. نتیجه‌گیری

همانگونه که اشاره شد روش مولف محترم کاربست غیرنقادانه نظریه‌ها و مفاهیم غربی بخصوص از نوع مارکسیستی آن است. تحلیل اقتصاد بنیان از منازعات سیاسی - اجتماعی و تاکید بر پیوند طبقات و ایدئولوژی‌های سیاسی از نکات قابل تامل در این متن به شمار می‌رود که نویسنده بدون شواهد کافی بر آن اصرار ورزیده است. در حالی که به نظر می‌رسد حتی اگر این نظریه‌ها و مفاهیم را معتبر دانسته و کاربرد آنها را در جامعه غربی بپذیریم به دلیل وجود آشفتگی‌های طبقاتی و تحرک طبقاتی سریع و نفوذ عمیق مذهب در لایه‌های مختلف اجتماعی نمی‌توان به سادگی از کاربرد این نظریه‌ها در ایران سخن گفت. همچنین به نظر می‌رسد در تاریخ ایران سیاست بر اقتصاد غلبه داشته و تقلیل منازعات سیاسی به منازعات اقتصادی فهمی واژگونه از این جامعه به دست می‌دهد. نظریه دیویس نیز با توجه به ابهام مفهوم شکاف غیر قابل تحمل و فراز و فرودهای فراوان اقتصادی در تاریخ معاصر ایران و با توجه به خواسته‌ها و ماهیت کنشگران انقلابی نمی‌تواند ظهور انقلاب اسلامی و فرجام آن را توجیه کند. علاوه بر این مولف محترم آشنایی چندانی با تحولات اندیشه سیاسی شیعه در قرن نوزدهم نداشته و به تمایز اسلام سیاسی که در نیمه دوم قرن بیستم ظهور کرد و

ناسیونالیسم اسلامی قرن نوزدهم واقف نبوده و این دو را در ادامه هم دیده اند در حالی که این دو از بنیان با یکدیگر تفاوت دارند. به طور کلی کتاب نمی تواند تحلیل دقیق و جدیدی از ماهیت دولت، پیروزی انقلاب اسلامی و پیدایش و استقرار اسلام سیاسی در ایران ارائه کند و خواننده را در پیچ و خم کاربست بی رویه نظریه ها و مفاهیم متنوع سردرگم می کند.

کتاب‌نامه

اسکاچپول، تدا (۱۳۷۷). حکومت تحصیلدار و اسلام شیعه در انقلاب ایران، ترجمه محسن امین زاده، به کوشش عبدالوهاب فراتی، رهیافتهای نظری بر انقلاب اسلامی، قم: معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی.

افشار، ایرج (۱۳۵۹). اوراق تازه یاب مشروطیت، تهران: انتشارات جاویدان.
باقی، عمادالدین (۱۳۸۲). تولد یک انقلاب، زمینه ها و عوامل پیدایش انقلاب ایران، تهران: سرابی.
برزین، سعید (۱۳۷۴). زندگی نامه سیاسی بازرگان، تهران: نشر مرکز.
بشیریه، حسین (۱۳۷۴). جامعه شناسی سیاسی، تهران: نشر نی.
بشیریه، حسین (۱۳۷۵). ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی گروه های حاکم در دوره پهلوی، نقد و نظر، شماره ۷-۸، صص ۷۴-۸۵.

بشیریه، حسین (۱۳۷۸). جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران، تهران: علوم نوین.
بشیریه، حسین (۱۳۹۳). زمینه های اجتماعی انقلاب ایران، ترجمه علی اردستانی، تهران: نگاه معاصر.
پناهی، محمد حسین (۱۳۸۹). نظریه های انقلاب: وقوع، فرایند و پیامدها، انتشارات سمت، تهران.
حائری، عبدالهادی (۱۳۶۴). تشیع و مشروطیت در ایران، تهران: امیرکبیر.
حسینی زاده، محمد علی (۱۳۷۸). اندیشه سیاسی محقق کرکی، قم: بوستان کتاب.
سحابی، عزت الله (۱۳۸۳). در احمدی امویی، بهمن، اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی، تهران: گام نو.
شاردن، شوالیه ژان (۱۳۴۵). سفرنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، تهران: امیرکبیر.
صفایی، ابراهیم (۱۳۵۶). رهبران مشروطه، تهران: فرهنگ و هنر.
طباطبایی فر، سید محسن (۱۳۸۴). نظام سلطانی از دیدگاه اندیشه سیاسی شیعه، تهران: نشر نی.
فوران، جان (۱۳۷۷). مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا.
فیرحی، داود (۱۳۸۸). دین و دولت در عصر مدرن، تهران: رخداد نو.
کسروی، احمد (۱۳۱۹). ماچه می خواهیم؟، تهران: کتابفروشی پایدار.
کسروی، احمد (۱۳۶۳). تاریخ مشروطه ایران، تهران: امیرکبیر.
مجدالاسلام، احمد (۱۳۵۶). تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه و تحشیه محمود خلیل پور، اصفهان: دانشگاه اصفهان.

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی (۱۳۸۹). سازمان مجاهدین خلق پیدایی تا فرجام، جلد دوم.